

برانگیختن عشایر و ایلات و رؤسای طوایف و همچنین جلب همکاری و همیاری احزاب ملی، روحانیون و مردمان شهری و روستایی در مبارزه مشترک علیه «کفار روس و انگلیس» و ایجاد دردسر برای دولتین، که در این خصوص سیاست دولت آلمان و سفارت آن کشور بسیار موفق بود و نتایج اولیه در ابعاد وسیع به دست آمد. دیپلوماتهای آلمان در ایران شخصاً یا به وسیله عوامل ایرانی خود شایعه اسلام آوردن قیصر آلمان را رواج دادند و با حربه دروغپردازی که باتوجه به درصد کم سواد در مردمان آن دوران، فقدان وسایل ارتباط جمعی و چیرگی شایعات افواهی بر حقایق تأثیر زیادی بخشید توانستند عده زیادی از مردم را با خود موافق کنند.

دومین پایه سیاست دولت امپراتوری آلمان اعزام میسیونهای مسلح و مجهز به ایران و افغانستان، توزیع پول و اسلحه در میان عشایر و ایلات، و واداشتن مردم به عملیات مسلحانه علیه انگلیسیها و روسها بود که گرچه در آغاز به صورت شتاب آمیز و اوج گیرنده‌ای انجام شد اما پیامدهای تلخی به بار آورد و به حرکت و مانور سراسری نیروهای روسیه در ایران تا اصفهان و چرخش آنها به سوی کرمانشاهان و غرب کشور و نیز پیاده شدن انگلیسیها در جنوب و تأسیس سپاه پلیس جنوب و پیشروی انگلیسیها به سوی اصفهان و متعاقباً همدان و کرمانشاهان و کردستان انجامید و خاک ایران به مفهوم واقعی لگدکوب سم ستوران سپاهیان خارجی شد. در این دوران سیاست امپراتوری آلمان در ایران بوسیله دو گروه آلمانی دیپلمات - نظامی اجرا می شد.

گروه اول کادر سیاسی سفارت آلمان در ایران بودند که از وزارت خارجه آلمان دستور می گرفتند و مأموریت آنها حفظ مناسبات دوستانه میان ایران و آلمان و تشویق دولت ایران به پیوستن به اتحادیه آلمان - اتریش هنگری عثمانی بود.

گروه دوم نظامیان آلمانی بودند که در ایران دو فرد برجسته آنها کنت فن کانتیس وابسته نظامی سفارت آلمان و لیتن سرکنسول آلمان در تبریز بودند ولی افراد عمده جزو این گروه افسرانی بودند که از آلمان به عثمانی اعزام و بدون دردست داشتن مجوزهای لازم و حتی پاسپورت و ورقه عبور، مخفیانه وارد ایران شده بودند.

افسران آلمانی که از اداره سیاسی ستاد کل ارتش آلمان دستور می گرفتند در بیشتر شهرهای ایران حوادثی می آفریدند که هدف از انجام آن ضربه زدن به نفوذ سیاسی و اقتصادی و مؤسسات مالی انگلیسیها و روسها در ایران بود.

از اعزام میسیونهای نظامی به ایران و حوادثی که در شهرهای مختلف ایران با تحریک احساسات مردم ایران از سوی آلمانوفیلها بوجود آوردند، آلمانیها و متحدین ترک آنان دستاورد قابل ملاحظه‌ای کسب نکردند. اعزام میسیون آلمانی به افغانستان نیز

ثمراتی به بار نیاورد و امیر افغانستان حاضر نشد دست اتحاد در دست آلمانها و ترکها بگذارد اما در مجموع آلمانها به یک نتیجه مهم و هدف استراتژی مفید به حال خود رسیدند که عبارت بود از سرگرم کردن یکانهای قابل ملاحظه‌ای از نیروهای روسیه و انگلیس در ایران.

ژنرال سرپرسی سایکس، در مورد فعالیتهای تبلیغاتی سفارت آلمان می‌نویسد: «هدف اصلی دول مرکزی (آلمانها و متحدین) این بود که اغتشاش و آشوب در ایران و افغانستان و سرحدات هند برپا کنند و از این راه برای انگلیس و روس تولید مشکل نمایند و بالاخره ایران را خواهی نخواهی داخل در جنگ جهانگیر کنند. این نقشه چنانچه ملاحظه می‌شود، خالی از نقص و کاملاً درست بود. چنانچه آلمانها در این کار موفق می‌شدند و دومین دولت مستقل اسلامی را علیه روس و انگلیس وارد در جنگ می‌کردند قسمت اعظم عالم اسلامی به دشمنان ما پیوسته و برضد ما داخل در جنگ می‌شدند. این مسئله فواید عظیمه‌ای در آسیا به آلمانها عاید می‌داشت که از آن جمله اتحاد با افغانها و طغیان و آشوب عشایر متعصب سرحد شمال غربی هندوستان بود.»

سایکس سپس می‌نویسد:

«فعالیت نمایندگان آلمان در ایران بسیار قابل ملاحظه بود. چنانکه در این باب اسنادی که به دست آمد ثابت نمود که آنها نقشه‌های بسیار وسیعی کشیده بودند که از جمله سازشهایی برای تهیه شورش در آرتش هند، به پا کردن شورش در داخله آن کشور، حمله به نمایندگان سیاسی و اقلیت انگلیسی در سراسر ایران بوده است.»

«نقشه این عملیات تا آنجا که مربوط به ایران بود شامل دو قسمت می‌گردید: عمال و نمایندگان آلمان که با پولهای هنگفت، مسلسل و تفنگ مجهز شده بودند مأمور بودند عشایر و ایلات را تحت سلاح درآورند و در سرتاسر کشور آشوب و هرج و مرج، راه بیندازند و نیز مأمور بودند که اتباع و رعایای روسی و انگلیسی را که در شهرهای ایران می‌زیستند بیرون کرده و اموالشان را غارت کنند و دیگر نمایندگان سیاسی آنها را کشته و خزانه‌های بانک شاهنشاهی ایران را تصرف کرده و نیز اموال و نقدینه‌های شرکتهای روسی و انگلیسی را از بین ببرند. این جماعت قدمهایی برداشته هیأتی فراهم کردند که دستور داشتند خود را از راه ایران به افغان و بلوچستان برسانند.

آنان، نامه‌هایی که روی پوست (ورق) نوشته شده و به امضای وزیر خارجه آلمان بود خطاب به امیر افغانستان و پادشاهان بومی هند با خود داشتند. مبلغین آلمانی علیه مسیحیت مشغول تبلیغات شدند و به دیانت اسلام اظهار عقیده می‌نمودند. این مأمورین انتشار می‌دادند که ملت آلمان دین اسلام را قبول کرده و حتی قیصر امپراتور آلمان داخل در دین اسلام شده تا این حد که اسم او را حاجی ویلهلم گذارده بودند.»

باز سایکس اظهار می‌کند: «این مبلغین درصدد بود امیر افغانستان را ترغیب کنند که به معیت ترکها به هندوستان حمله برد. باوجود پادگانهای ما در هندوستان که چندان قوی نبودند و خود نیز گرفتار آشوبهای داخلی بودند احتمال قوی داشت که لشکریان ترک به معیت سپاه افغان و هزاران عشایر جنگی به هند حمله برده بالاخره

تولید مشکلات بزرگی برای ما بنمایند.»

ژرژ لِنچافسکی عملیات مأمورین آلمان در ایران را این‌گونه جمع‌بندی می‌کند که علی‌رغم پیروزی طرفداران آلمان «آلمانها نتوانستند به هدفهای سیاسی و نظامی خویش برسند. ایران نه به متفقین اعلان جنگ داد و نه حتی توانست در دسترسی آلمان به هندوستان نقشی داشته باشد ولی تحریکات و آشوبهای آلمان در دسر فراوانی برای روسیه و انگلستان به وجود آورد و در سرنوشت واحدهای بین‌النهرین مؤثر افتاد. این تحریکات احساسات ضدروسی و ضدانگلیسی را در میان مردم این سرزمین گسترش می‌داد و زمینه را برای باروری نفوذ آلمان در سالهای بعد آماده می‌کرد.»

نیدرمایر، مأمور و فرستاده شهیر آلمان، در کتاب خود می‌نویسد:

«تمایلات مردم ایران، با وضع سیاسی خاص مملکت که بین دو نیروی تهدیدکننده استعماری روس و انگلیس گیر کرده بود و خلیقات اهالی، مطابقت داشت. آنها که هیچ پروای فرمان جهاد و دستور خلیفه را نداشتند، اکثریتشان از ظهور آلمانها در کشور خوشحال بودند، زیرا گمان می‌کردند که با کمک آنها می‌توانند خود را از چنگ ظلمه قدیم نجات بخشند. آری شادی و هیجان آنها به هنگام ورود هیأت و سفیر آلمان به خاک آلمان دامنه وسیعی به خود گرفت اما ما به زودی فهمیدیم که این بیماری روانی دسته‌جمعی و توده‌ای را در محاسبات خود نباید به عنوان یک عامل قابل اطمینان منظور کنیم. بسیاری از ایرانیان و قبل از همه زمینداران و ملاکان ثروتمند و آن بخش از روحانیون که سرسپرده دشمنان ما شده بودند بیشتر در فکر حفظ سلامت جسمانی و املاک خود بودند تا در اندیشه منافع میهنشان و این چیزی بود که ما در روستاها و آبادیهای منفرد و ایالاتی که تقریباً وابستگی خود را به حکومت مرکزی از دست داده بودند از آن اثری نمی‌دیدیم.»

واسموس در ایران

واسموس در سال ۱۸۸۰ در شهر اهلندورف واقع در دره کزلار از توابع هارز ایالت هانور آلمان به دنیا آمد. کریستوفر سایکس، نویسنده انگلیسی می‌نویسد که اهالی این ناحیه در سرسختی و لجاجت و یکدندگی در سراسر اروپا ضرب‌المثل هستند و واسموس همه این صفات را داشت.

واسموس در سال ۱۹۰۶ در وزارت خارجه آلمان استخدام شد و پس از مدتی خدمت در جزیره ماداگاسکار به ایران انتقال یافت. سمت او در ایران مقام کنسول آلمان در بندر بوشهر بود که در این زمان با برقراری خط کشتیرانی و تجارت آلمان در خلیج فارس اهمیت شایانی یافته بود.

سال ۱۹۰۹ میلادی (۱۲۸۸ شمسی) تاریخ ورود واسموس به بوشهر مقارن بود با اوج فعالیت‌های سرپرسی کاکس، کمیسر انگلیس در خلیج فارس، و عملیات جاسوسی و جذب افراد و رؤسای ایلات به وسیله آرنولد ویلسون، مأمور معروف انگلیس در جنوب

و جنوب باختری ایران.

با به نفت رسیدن چاههای در دست اکتشاف ویلیام داریسی، توجه شدید انگلستان به منطقه حساس خوزستان معطوف شده بود و مأمورین انگلیسی نفوذ زیادی در خوانین بختیاری و شیخ خزعل فرمانروای واقعی خوزستان به دست آورده بودند.

حضور کنسول آلمان در بوشهر، واقعه خوشایندی برای انگلیسیها به شمار نمی رفت. آرنولد ویلسون، و اسموس را مخبط و پریشان احوال نامیده و رفتار او را غیر عادی می دانست. در حقیقت خشونت طبع و بیزاری و اسموس از انگلیسیها، چیزی بود که خود او هم آن را، انکار نمی کرد.

و اسموس، در مقام کنسول آلمان، سعی داشت سه مسأله مهم آزادی دریانوردی برای ناوگان بازرگانی آلمان، تسهیلات لازم برای لنگر انداختن آن ناوگان در هر یک از بنادر ساحل شمالی و جنوبی خلیج فارس و برخورداری از مزایای هم سان امتیازات مورد استفاده انگلیسیها را تأمین و تثبیت کند.

انگلیسیها خلیج فارس را یک منطقه دریایی تحت نظارت خود می نامیدند و راندن دزدان دریایی از خلیج و برقراری امنیت را نتیجه اقدامات نیروی دریایی انگلستان می دانستند و معتقد بودند که آلمان نمی تواند و حق ندارد از مزایایی که انگلستان برای خود کسب کرده برخوردار شود.

مأموریت و اسموس در سال ۱۹۱۰ تغییر یافت و بار دیگر مأمور ماداگاسکار شد. در سال ۱۹۱۳، پس از آن که طی سه سال اقامت در ماداگاسکار زبان فارسی را به خوبی آموخت، مجدداً مأموریت ایران به او محول شد و با همان مقام پیشین، یعنی کنسول بوشهر، به این کشور بازگشت. محل مأموریت و اسموس، بندر قدیمی بوشهر، به علت قرار گرفتن در میان بهبهان و کهکیلویه در شمال غربی، دشتستان و تنگستان در شمال و سکناي عشایر و ایلات جنوب ایالت فارس در مناطق کوهستانی و همچنین سرزمینهای مسطح و جلگه های هموار میان کوههای بلند و صعب العبور و تنگه های پیچاپیچ، از اهمیت خاصی برخوردار بود و اگر و اسموس می توانست نظر عشایر محلی را جلب کند در صورت پیش آمدن حادثه ای چون جنگ، مشکلات فراوانی برای انگلیسیها و حکمرانان محلی وابسته به انگلیس به وجود می آمد.

و اسموس با آشناسدن به گویش تنگستانی و صحبت و معاشرت با عشایر دلیر تنگستان و پخش مواد دارویی در میان آنها موفق شد محبوبیت خارق العاده ای کسب کند.^{۱۱}

از نظر دیپلوماسی شرقی آلمان، روش دوست یابی و اسموس که ایل سالاران شجاع،

فداکار و معروفی چون شیخ حسین خان چاه کوتاهی، زایر حضرت خان شیخ اهرم، غضنفر السلطنه ضابط و شیخ برازجان، و ناصر دیوان کلانتر شهر کازرون... را در سلک دوستان صمیمی او درآورده بود و درخور تمجید و قدردانی بود. رفتار واسموس با نمایندگان سیاسی و کنسولی انگلستان در جنوب ایران با مردم تفاوت داشت. همان اندازه که کوتاه نظری، و رفتار آمرانه و موزیانه انگلیسیها و اصرارشان در تحقیر آداب و سنن و معتقدات محلی خصیصه مهم آنان و موجب تنفر مردم از ایشان بود؛ رفتار نجیبانه و محترمانه واسموس و احترام او به مردم محلی و آداب و سنن آنان او را محبوب القلوب مردم بومی کرده بود.

واسموس به راحتی و با فراغ بال به سیاه چادرهای عشایر می رفت، گنه گنه و آسپیرین و داروهای شفا بخش بین زنان و کودکان و دیگر بیماران تقسیم می کرد و به زبان محلی مردم با آنان سخن می گفت.

پیاده شدن نظامیان انگلیسی و هندی در فاصله سالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۰۹ به دنبال بسته شدن قرارداد ۱۹۰۷، خشم و عصیان تنگستانیها و دیگر عشایر محل را برانگیخته بود. بدیهی است خاطرات جانگداز یورش انگلیسیها در سال ۱۸۵۴ میلادی (۱۲۷۳ هـ ق) به بوشهر و برازجان و تنگستان هنوز سینه به سینه نقل می شد و اصولاً اهالی نظر خوشی به انگلیسیها و مزدوران هندی آنها نداشتند. برخلاف تصور خوش بینانه ای که انگلیسیها از مردم این نواحی داشتند و آنها را ساده و زودباور و مقهور قدرت سرنیزه سپاهیان خود می پنداشتند، عشایر جنوب ایران در مورد خطرات ناشی از اهداف بلند مدت انگلیسیها در جنوب ایران بسیار هشیار و نگران بودند و با سوءظن و بدبینی هرگونه دسایس پوشیده در زرورق تعارفات دیپلوماسی بریتانیا را نظاره می کردند. ماژورهای یکی از همکاران دکتر میلیسپو، در سفر اول او به ایران (۱۳۰۱ شمسی)، در کتاب خاطرات و یادداشتهای خود پیرامون واسموس می نویسند:

«پیش از جنگ اول بین المللی واسموس به عنوان کنسول آلمان وارد بوشهر شد و از همان آغاز کار دلیری مردم انگستان و دشتستان و تنفر شدید آنان از انگلیسیها توجه او را جلب کرد. از طرف دیگر مردم دشتستان و تنگستان و به طور کلی اهالی بنادر که کینه و نفرت انگلیسیها و عمال ایرانی آنها را در دل نهفته داشتند و منتظر پشتیبانی بودند، وجود واسموس را یک موهبت آسمانی دانستند و دور او جمع شدند. شاید سالها بگذرد و چنین اتفاقی رخ ندهد که عده ای از وطنخواهان ایرانی آن طور خود را تسلیم اراده یک بیگانه نمایند و یک مأمور بیگانه برای رهایی و آزادی یک دسته مردم محروم آن طور فداکاری کند. ماژورهای سپس می نویسند: من حتم دارم امروز هم اگر کسی میان مردم ساده و بی آرایش تنگستان و دشتستان برود و نام واسموس را ببرد زن و مرد آنها مثل یکی از پیشوایان مذهبی به مرده و زنده او احترام می گذارند و همان قدر به انگلیسیها و

مأمورین دولت ایران که دست نشاندۀ انگلیسیها بودند و در نابودی و اساموس کوشیدند، لعنت و نفرین می فرستند.

اگر کسی و اساموس را در لباس تنگستانی با گیسوان بلند و لهجه محلی و اصطلاحات ایلاتی می دید باور نمی کرد که این مرد از برلن به آنجا آمده و به این زودی خود را در میان تنگستانها مستهلک کرده است. تنگستانها و دشتستانهای دلاور از تیراندازی و اسب سواری و جانبازهای و اساموس داستانهای نقل می کنند و جوانان خود را به پیروی از روش و اساموس ترغیب می نمایند.»

با آغاز جنگ جهانی، و اساموس راهی برلن شد. احتمال می رود فراخوانی و اساموس به برلن به منظور استفاده از نظرات و صوابدیدهای او در مورد مسائل استراتژیک و ژئوپلتیک خاورمیانه، خلیج فارس و جنوب ایران و سرزمین بین النهرین بوده باشد.

به جای و اساموس، دکتر لیسترن، به عنوان کنسول آلمان در بوشهر، منصوب شد. ورود ترکیه عثمانی به جنگ در ترازوی حوادث سیاسی ایران حادثه ای بود که کفه سنگین آن به نفع آلمانها و ترکیه بر کفه دیگر یعنی تفوق سیاسی روس و انگلیس در ایران می چربید. ایرانیان در آغاز جنگ احساسات دوستانه ای به ترکها داشتند و مخصوصاً تبلیغات اتحاد اسلام، گرایش قلبی ایرانیان را به سوی همدینان خود جلب کرده بود.

نخستین بار غازی انور پاشا، یکی از رهبران حزب «اتفاق و ترقی» و یکی از زمامداران سه گانه و وزیر جنگ عثمانی، توجه وزارت خارجه آلمان را به موضوع استفاده از فتوای جهاد برای شوراندن مسلمانان در ایران و افغانستان و هند و قفقاز علیه انگلیسیها و روسها جلب کرد. انور پاشا از نفوذ دین اسلام در میان مسلمانان و احتمال برانگیختن ملل اسلامی به آغاز یک جنگ مذهبی علیه صلیبهای قرن بیستم با خبر بود اما اشکال کار در اینجا بود که ترکها نمی توانستند جنگ علیه روس و انگلیس را یک جنگ مذهبی عالم اسلام علیه مسیحیت معرفی کنند. زیرا هم آلمانها و اتریشهای متحدین ترکها، مسیحی بودند و هم در میان اتباع و ملل تحت الحمایه و دست نشاندۀ روس و انگلیس چون قفقازها، ترکمنها، قرقیزها، گرجیها، داغستانها و همچنین هندیان سیاه پوستان آفریقا و دیگر مردمان ملل تحت استعمار بریتانیا سربازان مسلمان یافت می شدند.

از سوی دیگر فتوای مفتی اهل تسنن اسلامبول به آسانی مورد قبول و تایید مجتهدین تشیع قرار نمی گرفت. خلیفه عثمانی نفوذ مذهبی ناچیزی در میان شیعیان ایران و افغانستان و هند و قفقاز داشت و مخصوصاً ستمگریها و جنایات سلطان عبدالحمید که در ۱۹۰۸ برکنار شده بود، تأثیر عمیقی در اذهان مسلمانان شرق باقی گذارده و ابهت و محبوبیت مقام خلیفه عثمانی را زایل کرده بود.

انورپاشا پیشنهاد کرده بود هیأتی از کارشناسان جوان ولی مجرب آلمان و ترکیه رهسپار ایران و افغانستان شوند و در صورت امکان به داخل هندوستان نیز رسوخ کنند و فتاوی جهاد علمای تسنن را که با کوشش دولت ترکیه مورد تأیید مجتهدین شیعه عراق نیز قرار گرفته بود به رؤسای ایلات و مجتهدین محلی و مردمان مختلف این مناطق در شهرها و روستاهانشان دهند و انگیزش عمومی ایرانیان و افغانها و هندیان مسلمان را باعث شوند.

گفته‌های انورپاشا با ماهیت واقعی نقشه‌های او متمایز بود. ترکهای عثمانی که مدتها تاز- نژاد پرستانه پان تورانیزم را دنبال کرده بودند با برتری دادن آن بر مشی اتحاد اسلام (پان اسلامیزم) مایل بودند بخشی از مناطق شمال باختری و باختری ایران را به خاک عثمانی منظم کنند.

این، اما، مرحله آخر کار بود و در ابتدای فعالیت، حرکت باید با شعارهای دلپذیر اتحاد اسلام که سخت مورد علاقه روحانیون ایران و طبقات شهرنشین و بازاری و در عین حال ایل سالاران ایران بود آغاز می شد.

طرح پیشنهادی انورپاشا سخت مورد توجه وزارت خارجه ستاد کل ارتش امپراتوری آلمان قرار گرفت که روی کاغذ، و نه در زیر آفتاب سوزان ایران و صحاری و کوههای مهیب افغانستان و آن مساحت پهناور غیر قابل تصویری که براساس اعداد و ارقام نقشه چندان وسیع به نظر نمی رسید، انجام آن را آسان و سریع می انگاشتند.

انور پاشا صدور حکم جهاد از سوی خلیفه عثمانی و شیخ الاسلام استانبول و تأیید آن از سوی علمای شیعه نجف و کربلا را مترادف با قیام عمومی مسلمانان مصر و اعراب و مسلمانان ایران و قفقاز و هند و افغانستان می دانست. انورپاشا که بعدها گذشت زمان و سرنوشت شخص او ثابت کرد وی فردی احساساتی، خیالپرور بود پیشنهاد می کرد که کابل، پایتخت افغانستان، به عنوان پایانگاه خط سیر میسیون مشترک آلمان و ترکیه در نظر گرفته شود. هیأت مختلط، پیامها و هدایای قیصر ویلهلم دوم و طلاهای او را به انضمام مقادیر قابل توجهی اسلحه به امیر افغانستان تسلیم می کرد و همزمان فتاوی جهاد را برای او به زبان افغان فرا می خواند. گزارش رسیده بود که در میان اقوام و خویشاوندان نزدیک امیر افغانستان و از جمله برادران و پسرهای امیر کسانی هستند که به شدت هواخواه اتحاد اسلام هستند و در ضمن احساسات خود را به امپراتوری آلمان پنهان نمی کنند. از نظر غازی انورپاشا دیگر کار تمام بود و قیام افغانهای متعصب در دین آغاز می شد.

با آغاز قیام عمومی در افغانستان، افکار مسلمانان شبه قاره هند نیز به غلیان

درمی آمد و امید می رفت با اعزام چند تن از مبلغین زبردست هندو و مسلمان، قاطبه مردم آن سرزمین، چه مسلمانان که به حکم مراجع مذهبی خود ناگزیر از جهاد بودند و چه هندوان که برای آزادی هند پیوسته مترصد قیام بودند، علم طغیان برافرازند. وقتی سراسر شبکه قاره غرق در آتش بلوا میشد، انگلیسیها ناچار به اعزام نیروهای خود از اروپا و نواحی دیگر به هند بودند.

تصمیم ستاد کل ارتش امپراتوری و وزارت خارجه آلمان به اعزام هیأت‌های مأمورین مبلغ و شورش برانگیز آلمانی به ایران و افغانستان، مبتنی بر اطلاعات نادرست از وضع داخلی ایران، مبالغه در قدرت رزمی و تدافعی عشایر و ایلات و دل بستن به این امید بود که به علت نفرت بیش از اندازه ایرانیان از روسیه و انگلستان و با پشتوانه قدرتمندی چون فتوای جهاد علمای تسنن و تشیع، کافی است که مقدار قابل ملاحظه‌ای پول و اسلحه در اختیار ایرانیها گذارده شود و نظر امیر افغانستان نیز به نحوی جلب شود تا شورش و اغتشاش، ایران و افغانستان و هند را دربرگیرد و موقعیت نظامی روس و انگلیس به شدت آماج تهدید شود.

گزینش نیدرمایر و افسران دیگر برای اعزام به ایران و افغانستان

براساس پیش‌بینیها دولت و ارتش آلمان ۲۵ تن از نظامیان، دیپلماتها و حتی سیاحان و کارشناسانی را که سابقه اقامت و خدمت در شرق داشتند به برلن فراخواندند ولی آگاه‌ترین نظامی آلمانی به اوضاع ایران و افغانستان چند هفته قبل از احضار به برلن در میدان جنگ به هلاکت رسیده بود.

اسکار فن نیدرمایر، زمین‌شناس با سابقه که خود و همسر و برادرش قبل از جنگ چند سالی در ایران و مخصوصاً در نواحی خاوری این کشور به مطالعات زمین‌شناسی اشتغال داشتند، از جبهه غرب فراخوانده شد. وی با درجه سروانی به خدمت در جبهه اشتغال داشت. او به اتفاق یاکوب (ژاکوب)، استوار مورد اعتماد و دوست وفادار خود، به برلن عزیمت کرد. در آنجا به او اطلاع دادند که برای انجام مأموریتی در ایران، افغانستان و هند برگزیده شده است.

نیدرمایر با اطلاعات جامعی که درباره این مناطق داشت علاقه‌ای به انجام مأموریت نشان نداد و چون به تازگی در اوایل سال ۱۹۱۴ از هندوستان بازگشته بود به اوضاع و احوال شبه‌قاره کاملاً آشنایی داشت و احتمال برانگیخته شدن مردم هند را به هرگونه شورش ضدانگلیسی بعید می‌دانست. از نظر نیدرمایر، قدرت سیاسی و نفوذ اجتماعی انگلیسیها در هند و بهره‌جستن آنها از اختلاف عقاید و نژادها و اندیشه‌ها در میان ملل و

امم مختلف هندوستان به حدی بود که فرصتی برای انقلاب پیش نمی آورد. خود مردم هند نیز به دلایل مختلف آماده قیام علیه بریتانیا نبودند. مایر در مورد مسأله جهاد و عملی بودن آن نیز تردید داشت. درحقیقت مسائل عینی تر و ملموس تری چون مساحت پهناور سرزمینهای اسلامی، نبودن راههای شوسه و راه آهن و فقدان ارتباطات می توانست نگرانی بیشتر انگلیسیها را که باید در این نواحی ارتش پیاده کنند برانگیزد.^{۱۹} مایر سرانجام درقبال اصرار مرئوسان خود پذیرفت در میسیون اعزامی شرکت کند. وقتی فهرست اسامی و مشخصات و سابقه خدمت کسانی را که نامزد رهسپارشدن به مأموریت بودند به مایر نشان دادند، متوجه مشکل بزرگتری شد. آلمانیهای داوطلب اجرای این خدمت که سابقه خدمت در شرق داشتند بیشتر از کسانی بودند که در مستعمرات آفریقای شرقی آلمان خدمت کرده و کمترین اطلاع و تجربه ای از خاورمیانه نداشتند. فقط یک نفر از آنان قبلاً به ایران سفر کرده بود.

نیدرمایر کوشید نام افراد دیگری را که در اوضاع و احوال ایران و افغانستان مطالعاتی داشتند یا قبلاً به این کشور یا یکی از آنها سفر کرده بودند و تا حدودی به زبان محلی آشنایی داشتند بر فهرست ۲۵ نفری بیفزاید:

دو تن از کسانی که بدین ترتیب به میسیون افزوده شدند، اتوماکسی شونه مان و زوجمایر بودند.

شونه مان، سالها قبل، در شهر تبریز یک کارخانه بزرگ نجاری و مبل سازی تأسیس کرده و سرمایه قابل توجهی به دست آورده بود. او از نزدیک دیده بود که روسها چه بر سر مردم آذربایجان می آوردند. او به خوبی می دانست که انزجار و خشم آذربایجانیها نسبت به جنایات و ستمگریهای روسها چه سیری داشته و چگونه آن مردم متعصب و خشمناک آماده کین توزی و انتقامجویی از روسها هستند. شونه مان به زبان فارسی مسلط بود و اطلاعات مبسوطی از اوضاع جغرافیایی و اقتصادی شمال غرب، غرب و مرکز ایران داشت. کلنی ۸۱ نفری آلمانیها در تبریز یک گروه مجرب بود یکی از آنان نویمان اولین فرد آلمانی بود که فکر ساختن کشتی با مشارکت مالی و نیروی انسانی ایرانیان را در سواحل دریاچه ارومیه دنبال کرد و برای انجام این مقصود با شاهزاده امامقلی میرزا، حاکم ارومیه، قراردادی بست و شروع به ساختن کشتی در سواحل ارومیه کرد. آغاز جنگ این پروژه را ناتمام گذارده بود.

زوجمایر، فرد دیگری که به پیشنهاد نیدرمایر داوطلب همکاری با هیأت شده بود از جهانگردان و گیاه شناسان با سابقه و مشهور آلمان و اروپا بود. او در سالهای قبل از جنگ، فلات تبت و بلوچستان و ترکستان را سیاحت کرده و اطلاعات مبسوطی پیرامون اوضاع

این نواحی به دست آورده بود.

درواقع، نظریه اینکه به مناسبت جنگ بیشتر این افراد به خدمت زیرپرچم احضار شده و در ارتش خدمت می‌کردند، یافتن و اعزام ایشان به مأموریت‌های ویژه چندان دشوار نبود.

مشکل بزرگ دیگر این بود که هیأت یادشده از نظر اداری وضع مبهمی داشت و معلوم نبود این هیئت زیر نظر وزارت خارجه است یا ستاد کل ارتش.

نیدرمایر موفق شد نظر خود را مبنی بر انسجام بخشیدن به میسیون به صورت یک یکان نظامی و تحت فرماندهی قاطعانه و با حاکم بودن قوانین و مقررات جنگی بر آن جامعه عمل بپوشاند. پس از اینکه از این خصوص اطمینان یافت با قطار عازم استانبول شد.

محموله مورد نیاز میسیون شامل صندوقهای سربسته که محتویات آن دستگاه و دکلهای تلگراف بیسیم، صدها مسلسل، و تفنگ، یک میلیون فشنگ و چند هزار اوراق تبلیغاتی به زبانهای انگلیسی، فارسی، اردو، سیک، پنجابی و غیره بود، متعاقب عزیمت نیدرمایر به سوی استانبول به وسیله راه آهن برلن، وین، بخارست، استانبول ارسال شد. انتظار می‌رفت با فعالیت دیپلماتهای آلمان در بخارست و پخش پول در میان مأمورین گمرک، صندوقها به سهولت از گمرک رومانی عبور داده شود. ظاهراً محتویات صندوقها، اشیای سیرک بزرگ آلمان و افزارهای آتشباری وانمود شده بود که برای نمایش دادن به ترکیه ارسال می‌شد. اما مأمورین گمرک رومانی به دکلهای تلگراف بیسیم که بد بسته‌بندی شده بود مشکوک شدند و پس از بازکردن صندوقها همه محمولات را توقیف کردند.

نیدرمایر در استانبول به ویلهلم پاشن و کونستین پیوست. دیگر اعضای هیأت چند روز قبل از آن به حلب رفته بودند و شونه‌مان نیز در آنجا به او پیوسته بود. نیدرمایر در گفت‌وگو با انورپاشا متوجه شد که ترکها میل ندارند آلمانها به صورت مستقیم و همه‌جانبه در این مأموریت شرکت کنند و گردآمدن ۲۵ تن آلمانی در استانبول و افتادن ابتکار عمل به دست آلمانها باعث ناراحتی ترکها شده است.

گذشته از آن، این تنها شخص انورپاشا و عده‌ای معدود از بلندپایگان عثمانی بودند که طرفدار اجرای این طرح به‌شمار می‌آمدند. دیگر مأمورین نظامی و غیرنظامی ترک همکاری زیادی با میسیون نشان نمی‌دادند و علاقه‌ای به ورود آلمانها در حوزه سیاست و نظامیگری ترکیه نداشتند. نفوذ طولانی و فرساینده دیپلوماسی و جاسوسی انگلستان، روسیه، فرانسه و ایتالیا در سازمانهای اداری و نظامی و انتظامی عثمانی و خرابکارها و

کارشکنیهای پنهانی عمال آنان نیز یکی دیگر از علل حرکت بطنی برنامه بود. سازماندهی هیئت ترک چند هفته‌ای به طول انجامید. نیدرمایر به زودی از فحوای کلام ترکها آگاه شد که آنان نقشه‌ای برای حمله به سرحدات غرب ایران و انضمام بخشی از نواحی مهم سوق‌الجیشی کردستان و کرمانشاهان به خاک ترکیه دارند. نیدرمایر ضمن تلاش برای جلوگیری از این اقدام ترکها که باعث برانگیختن احساسات مخالفت‌آمیز ایرانیان می‌شد موفق شد عده‌ای از اعضای جوان و نامجرب هیأت آلمانی را با افرادی که اطلاعات و تجارب سودمندی از ایران و افغانستان داشتند تعویض کند. این عده مرتباً از جبهه‌های مختلف روسیه و فرانسه یا شهرهای آلمان احضار شده به استانبول گسیل می‌شدند. در میان کسانی که به میسیون پیوستند ویلهلم پاشن و کاپتین کریسینگر از افراد لایق و مبتکری بودند که تبحر و درایت کافی برای انجام مأموریت داشتند.

درحالی که ترکهای عثمانی علاقه داشتند ابتکار عمل در دست آنان باشد و آلمانیها از آنان تبعیت کنند و اسموس تصمیم گرفت رفتن سریع به افغانستان را به نیدرمایر واگذار کند و خود به جنوب ایران و فارس و تنگستان برود و به مأموریت مورد علاقه خود که برانگیختن عشایر دوست و آشنای فارس و بنادر بود بپردازد و پس از اجرای این طرح درازمدت عازم افغانستان شود.

نیدرمایر با اعزام برادر خود به رومانی و استمداد از وزارت خارجه آلمان و توزیع رشوه میان مأمورین گمرک رومانی به وسیله جاسوسان آلمان موفق شد محموله اسلحه را پس از مدتها معطلی به طرف قسطنطنیه حرکت دهد.

محموله اسلحه دیگری نیز جداگانه برای آلمانیها ارسال شد. در این زمان بود که با نزدیک شدن انگلیسیها به جزیره آبادان، نیدرمایر به فکر افتاد که با غرق کردن یک کشتی در دهانه کارون و آتش زدن چاهها، لوله‌ها و تصفیه‌خانه بزرگ نفت، انگلیسیها را با فاجعه‌ای روبه‌رو کند اما دولت آلمان با پیشنهاد او مخالفت کرد و تنها عثمانیها به‌طور ناقص موفق شدند کشتی آلمانی آلباتانا را در دهانه کارون غرق کنند. اما این اقدام نتیجه‌ای نبخشید و نیروهای ژنرال انگلیسی کشتی را به سرعت و به آسانی درآوردند و به سوی آبادان پیش رفتند و آن را تصرف کردند.

تعطل آلمانیها در آتش زدن تصفیه‌خانه آبادان به امید اینکه به زودی ترکها این جزیره را از دست انگلیسیها درآورند، موجب شد که پس از یک وقفه کوتاه در ارسال نفت از لوله، جریان نفت تا آخر جنگ ادامه یابد و ناوگان جنگی و نفتکشهای بریتانیا با محموله گرانبهای خود قادر به ادامه جنگ و رسانیدن سوخت به وسایط نقلیه زمینی و ناوگان

انگلستان باشند.

این وقفه کوتاه، از اقدام کاپتین فن کلاین، یکی از اعضای میسیون، به خرابکاری در لوله‌های نفت ناشی می‌شد که به دست اعراب مسلح ضدانگلیسی انجام شده و در چند ناحیه لوله نفت سوراخ یا آتش زده شد که البته خسارت چندان مهم نبود و به زودی انگلیسیها موفق به تعمیر لوله‌ها و حراست از آن شدند و علاوه بر تفنگداران انگلیسی و هندی از مزدوران ایرانی و عرب نیز کمک گرفتند.

نیدرمایر و شونه‌مان با پوشیدن لباس نظامی عثمانی و گذاشتن کلاه فینه به سر، ظواهر اروپایی را از خود دور کردند. در این روزها بود که اطلاع یافتند دولت آلمان چند مأمور جدید و برجسته از جمله «واخت»، «واگنر» و «زایلر» را برای پیوستن به میسیون اعزام داشته است.

با رسیدن تجهیزات و وسایل بی سیم، نیدرمایر به بانک آلمان در استانبول مراجعه کرد و مقداری سکه‌های طلا و مسکوکات دیگر که به نوشته خود او مقدار آن چندان زیاد نبود، دریافت داشت و خود و دیگران به اتفاق محمولات و به وسیله راه آهن عازم اسکی شهر و بوزانتی شدند که راه آهن در آنجا به پایان می‌رسید. از بوزانتی با زحمات زیاد و به وسیله گاریهایی که گاو میش آن را می‌کشید محمولات را به جانب حلب حرکت دادند.

فرمانداران و مقامات نظامی و غیرنظامی ترک، اغلب در سر راه آنان مشکلاتی می‌تراشیدند و کارشکنی می‌کردند و نیدرمایر ناچار بود به وسیله مراجعه به مقامات استانبول و دستور اکید آنان این موانع را برطرف کند.

پس از رسیدن به حلب و ملاقات با واسموس، پاره‌ای از مشکلات رفع شد و به نظر رسید که اوضاع چندان نومیذکننده نیست.

رئوف بیگ، افسر عثمانی، از سوی ارتش عثمانی مأموریت هماهنگ کردن مأموریت میسیون را با برنامه‌ها و فعالیت‌های ارتش ترک داشت.

ترکها ۴ افسر و ۲۷ سرباز را به عنوان هیأت ترک در اختیار هیأت مختلط گذارده بودند. بغداد مقصد بعدی میسیون بود. نیدرمایر قبل از حرکت گاریهای حامل تجهیزات به سوی بغداد، وارد این شهر شد و در آنجا بود که علاوه بر واسموس با کنسول دکتر هسه، دکتر لندرس، بوهنشتورف کارمند ونکهوس و کنسول یار زایلر که قرار بود به بصره بروند و به خاطر پیشروی انگلیسیها به سوی آن شهر در بغداد مانده بود برخورد کرد.

نیدرمایر به دیدار رئوف بیگ میرلوای (سرهنگ) عثمانی و رئیس نامزد شده برای هیأت مختلط اعزامی به افغانستان شتافت.

رنوف بیگ او را آگاه کرد که از استانبول به او فرمان داده شده تا هیأت ترک را منحل کند و افسران و افراد و وسایل را در اختیار ستاد ارتش عثمانی در عراق بگذارد زیرا به دلایل مختلف این مأموریت منتفی شده است. ظاهراً ترکها در نظر داشتند به یک سری عملیات جنگی در خاک ایران دست بزنند و حضور یک میسیون آلمانی در خاک ایران و ارتباط آنان با ایرانیان را موافق منافع خود نمی دانستند.

در حالی که نیدرمایر خشمناک و ناراحت از بازی ترکها، سیل مخابرات تلگرافی را به استانبول سرازیر کرده بود، نامه هایی از داخل ایران، از سوی عشایر مرزنشین غرب به او رسید و مسافرینی که از ایران می آمدند اخباری آوردند که نشان می داد مردم آن نواحی همگی مخالف روس و انگلیسی و هواخواه مداخله آلمانیها در اوضاع ایران هستند و عشایر بختیاری، قشقایی و پشتکوه، از هرگونه اقدام نظامی و براندازی علیه روس و انگلیس حمایت می کنند.

نیدرمایر، جهت اصلی مسیر خود را جاده کرمانشاه - دولت آباد - اصفهان تعیین کرد. قرار بود در اصفهان پایگاهی تأسیس شده، دستگاههای تلگراف بی سیم در آن شهر راه اندازی شود. سپس آلمانیها مسیر پیشروی به سوی یزد و کرمان را بررسی و تعیین کنند. در برنامه چنین پیش بینی شده بود که خود نیدرمایر باید به تهران برود و از آنجا اداره عملیات را بر عهده بگیرد و ضمناً گروههایی را به جنوب خراسان اعزام دارد. ستاد اصفهان ترتیب اخذ تماس با واسموس را که به جنوب ایران اعزام می شد می داد.

در ابتدا قرار بود واسموس، به علت داشتن سوابق دیپلوماسی و تجارب نظامی، ریاست هیأت آلمان را عهده دار شود اما او ترجیح داد از راه پشتکوه به دزفول و سپس برازجان برود و پس از شوراندن عشایر پشتکوه، بختیاری، قشقایی و تنگستانی، در آخر کار، راهی افغانستان شود و به نیدرمایر بپیوندد. نیدرمایر پس از اطمینان خاطر از اینکه ترکها قصد ندارند در این مأموریت شرکت کنند ریاست هیأت شد و با همکاری زایلر که از رفتن به بصره منصرف شده بود به تهیه وسایل، استخدام مکاری و تعداد زیادی قاطر و شتر پرداخت. هیأت اعزامی چند تن از اعراب و دو هندی - یکی مسلمان و دیگری هندو - را به همراهی گرفت. مولوی برکت الله از مسلمانان هندی مأموریت انتشار متن فتوای جهاد را در بین مسلمین هند، و ماهندرا تاپ هندو، رسالت تبلیغ احساسات آزادیخواهی و استقلال طلبی هندوان را عهده دار شدند. به نظر طراحان این برنامه، هرگونه اغتشاش در هندوستان، شریانگه اقتصادی و تولیدی و ارتباطی بریتانیا، سبب می شد که انگلیسیها تعدادی از لشکرهای جبهه اروپا را به آن سامان گسیل دارند تا خود به خود در وضعیت جبهه های آنان فتور و کاهش پدید آید.

در اوایل ماه فوریه ۱۹۱۵ (بهمن ۱۲۹۳ ش.) واسموس، دکتر لندرس و بوهنشتورف سوار بر قایق از رودخانه دجله به طرف جنوب سرازیر شدند. شونه‌مان نیز عازم مرز ترکیه و ایران شد تا پس از بررسیهای لازم دربارهٔ مسیر حرکت هیأت اعزامی و پس از رسیدن آلمانیها به قصر شیرین به سوی کرمانشاه حرکت کند.

مقصد شونه‌مان، در پایان به شهر اصفهان بود که مأموریت او در آنجا گردآوردن مخالفان روس و انگلیسی در آن شهر بود. وی از دوران پیش از جنگ، دوستان و آشنایان با نفوذی در میان اشراف و بازاریان و مردم اصفهان داشت و امیدوار بود که هدفهای خود را با کمک آنان عملی کند.

واسموس و هیأت او در چهل مایلی جنوب کوت‌العماره از قایقهای خود پیاده شدند، از دجله دور شدند و پس از عبور از راههای صعب‌العبور به خاک ایران قدم نهادند. هدف واسموس این بود که به طرف جنوب تا شوشتر پیش برود و پس از ملاقات با خوانین عرب و بختیاری و پخش اعلامیه‌های فتوا و نیز توزیع طلا و اسلحه میان آنان عازم شوشتر شود. بهبهان و بندر ریگ و شبانکاره مقصدهای بعدی واسموس بودند. این مناطق به چاههای نفت خوزستان بسیار نزدیک بودند. خشم و نومیدی عشایر مسلح و گرمسناهی که به لیره‌های طلایی که بختیارها از انگلیسیها بابت حفاظت لوله‌های نفت می‌گرفتند رشک می‌بردند، می‌توانست زنگ خطر را در گوش انگلیسیها به صدا درآورد.

در حقیقت سرپرسی کاکس ژنرال کنسول بریتانیا در خلیج فارس و مقیم بوشهر، اولین آزر خطر را از یک بازرگان بهبهانی دریافت داشت که جزء طرفهای بازرگانی بریتانیا و هواخواه آنان بود. چیک کنسولیار، مأموریت یافت تا دامهای لازم را به منظور صید این شکار خطرناک در سر راه تعبیه کند و همزمان به کاپتین نویل، مأمور مستعمراتی برجسته دیگر انگلیس در برازجان، نیز وظیفه تعقیب واسموس و دستگیر شدن او داده شد.^{۲۹}

در ۱۹ بهمن (۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۳ ق.) عثمانیها به هشت فرسنگی ناصری (اهواز) رسیدند و اعراب شروع به سوراخ‌کردن و آتش‌زدن لوله‌های نفت کردند که از ناصری به مسجد سلیمان کشیده بود.

در همان روز یک کشتی پر از عساکر هندی که حدود چهار تن می‌شدند رهسپار اهواز شد.

مأمورین بریتانیایی از عملیات عثمانیها، مأمورین آلمانی و اعراب ایرانی طرفدار آنان دچار واگه شده و شروع به اقدامات متقابل کردند. واسموس جدی‌ترین عنصری بود که می‌توانست مشکلات بزرگی برای آنان بیافریند.

درمقابله با هر مأمور خرابکاری و جاسوسی عادی، کسانی چون چیک و نوبل گرگهای باران دیده‌ای بودند که درافتادن با آنان به‌راستی مشکل بود. اما واسموس از سه سال اقامت متمادی در ایران، آموختن زبان فارسی و گویشهای محلی تجربه‌هایی آموخته بود که از هر حیث با ممارست انگلیسیها در شکار جاسوسان دشمن همترازی می‌کرد.

پیش از آنکه انگلیسیها به خود بیابند او در محیط محدود و در بسته دزفول تلاطمی ایجاد کرده و بختیارها و عربهای خوزستان را به این فکر انداخته بود که به‌راستی انگلیسیها چه فجایعی در خاک ایران مرتکب می‌شوند. و راستی چرا درمقابل نقش مهمی که تفنگداران محلی در حراست از چاهها و لوله‌های نفت ایفا می‌کنند پیشیزی بیش به آنان نمی‌دهند.

واسموس ضمناً احساسات بختیارها و اعراب را نسبت به جنایات و غارتگریهای انگلیسیها تحریک کرد و آنچه که بیشتر نظر عشایر را جلب کرد اخبار پیروزی شگفت‌انگیز آلمانیها و عثمانیها در جبهه‌های جنگ و مخصوصاً پیشروی ترکها در آذربایجان بود که امید همکاری با فاتح و بهره‌مند شدن از غنایم جنگ را در دل خوانین بارور می‌کرد.

احساسات مذهبی و عواطف وطن‌پرستانه نیز جای شامخی داشت و حال که جهان اسلام یکپارچه علیه انگلیسیها و روسها قیام کرده بود بر آنان نیز واجب بود که دست به کار شوند.

واسموس پس از برانگیختن بختیارها، دوستان سنتی بریتانیا، به دشمنی با آن کشور؛ از دزفول عازم شوشتر شد. چند دام برای دستگیر کردن او ترتیب داده شده بود که به سلامت از همه رهید. اما سرانجام یکی از خوانین بهبهان که با انگلیسیها کار می‌کرد واسموس را به میهمانی دعوت کرد و در خانه خود، او را به اتفاق لندرس و دیگران دستگیر کرد و برای خبر کردن انگلیسیها شتافت. واسموس با زبردستی حیرت‌انگیزی و از راه سخن گفتن با محافظین خود که از سوی خان مأمور بودند چشم از او برنگیرند تا خان با انگلیسیها فرارسد و احیاناً دادن چند سکه طلا به آنان موفق شد بگریزد اما لندرس باقی ماند و وقت فرار نیافت و چند روز بعد به عنوان اسیر جنگی به هندوستان اعزام شد. تنها غنیمت انگلیسیها از ریختن به خانه خان بهبهانی چمدانها و اوراق و اسناد واسموس بود که کلید رمز مخابرات، بیش از هزار برگ اوراق تبلیغاتی به زبانهای سیک، اردو، پنجابی، هندی و انگلیسی و نقشه‌های بعدی واسموس در آن یافت شد و اطلاعات مهمی نصیب انگلیسیها کرد. واسموس پس از گریختن از معرکه یکسر به شهر

بهبهان رفت و به خانه شیخ محمدعلی مجتهد بهبهانی شتافت. شیخ به او پند داد که از راه بندر ریگ و از میان طایفه حیات داودی به سوی شبانکاره و برازجان نروود زیرا حیدرخان حیات داودی از دوستان و حقوق‌بگیران انگلیسی بوده، او را دستگیر کرده و تحویل انگلیسیها خواهد داد. واسموس بی توجه به این راهنمایی عازم بندر ریگ شد و هنگامی که در این بندر، تفنگداران حیدرخان، ضابط بندر، او را محاصره کردند متوجه شد که حق با مجتهد بهبهان بوده است ولی اینجا هم موفق شد با زرنگی و فراست زیادی از میان تفنگداران حیدرخان بگریزد و عازم برازجان شود.

واسموس یک بار دیگر در بین راه برازجان - شبانکاره به وسیله تفنگداران طرفدار انگلیس دستگیر شد. کاپتین نویل با عجله خود را به محل رساند اما باز هم اثری از واسموس برجای نمانده بود.

واسموس برای قانونی نشان دادن حضور خود تلگرافی به تهران به سفارت آلمان مخابره کرد و از اقدامات ایدانی انگلیسیها این چنین شکایت کرد:

«درحین عبور از اراضی حیات داوود، محل اقامت حیدرخان، کسان مشارالیه به تحریک انگلیسیها تمام کسانی را که با من همراه بودند توقیف و تسلیم کاپتین انگلیسی کردند. همراهان این جانب عبارت بودند از یک نفر طبیب، میرزا محمودخان پسر، فتح‌الملک اصفهانی و یک نفر مترجم. خود بنده نیز برای فراهم نمودن کمکی عزیمت کردم و فعلاً در برازجان هستم.»

کاردرف کاردار سفارت آلمان در تهران در نامه‌ای به تاریخ ۱۸ اسفند (۲۲ ربیع‌الثانی / ۹ مارس ۱۹۱۵) از وزیر امور خارجه ایران درخواست کرد کاپتین انگلیسی (نویل) را که مشغول تعقیب واسموس بود به مجازات رسانند.

«از آن جناب خواهشمندم فوراً به مقامات مربوطه دستورالعمل دهند که این راهزن موحش را بلا تأخیر گرفته و سیاستی که درخور اقدامات جنایتکارانه و راهزنانه او باشد درباره او معمول دارند.»

سفارت آلمان در ۳۲ اسفند (۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ ق.) مجدداً یادداشت زیر را به وزارت امور خارجه ایران ارسال داشت:

ذیلاً مضمون تلگرافی که از منشی مسیو واسموس رسیده است به استحضار آن جناب می‌رساند:

«در بهمیاری، مسیو واسموس و دکتر لاندس و بنده را توقیف و دستگیر نمودند. واسموس به برازجان فرار نمود ولی بنده و دکتر لاندس را جبراً و با بی‌احترامی بسیار به بندر ریگ بردند. در آنجا به توسط حیدرخان به دست شیخ داده مشارالیه ما را به کشتی برد. در آنجا بنده را رها کرده و پاره اسبابهای مرا مسترد داشتند ولی دکتر لاندس را به اسیری بردند.»

واسموس به خوبی می‌توانست با عشایر کنار بیاید. قدرت کلام او، تسلطش بر زبان

فارسی و لهجه‌های محلی به خصوص اشعاری که از شعرای ایران به خاطر سپرده بود و نگاه نافذ و گیرایش مردان مسلح ایللیاتی را از هرگونه اقدام علیه او باز می‌داشت. هر بار که واسموس به وسیله تفنگداران خوانین و شیوخ دستگیر می‌شد به شکل خارق‌العاده‌ای از تنگنای جست و مدتی بعد خبر حضورش را از نقطه دوردستی به دشمن می‌رساندند.

واسموس آن‌گاه رهسپار کازرون شد و در آنجا شخصی را به نام سلطانعلی به عنوان خدمتکار وفادار محلی خود برگزید و با کمک گرفتن از عشایر محلی سرانجام خود را به منطقه قشقایی رساند و نزد صولت‌الدوله (اسماعیل خان قشقایی) رفت. صولت‌الدوله، از ایل سالاران متنفذ و مقتدر آن ایام، به خاطر حمایت انگلیسیها از رقیب قدیمی اش قوام‌الملک شیرازی، در سلک دشمنان انگلیس درآمده و حاضر بود به آلمانها کمک کند.

صولت‌الدوله که روزگاری روابط صمیمانه‌ای با انگلیسیها و به‌ویژه آرنولد ویلسون داشت، واسموس را مانند دوستی قدیمی پذیرفت و قول همکاری داد.

پس از صولت‌الدوله، ناصر دیوان، کلاتر کازرون، با سجایای اخلاقی خود و تعصب در دین و مذهب، و وطنخواهی و خصومت دیرین با انگلیسیها، به عنوان متحد مناسب دیگری نظر واسموس را به خود جلب کرد. واسموس از سالهای پیش از جنگ ناصر دیوان را می‌شناخت و با او رفت و آمد و معاشرت داشت.

ناصر دیوان نیز دست دوستی و اتحاد به واسموس داد.

واسموس، از کازرون، راه شیراز مرکز ایالت فارس را پیش گرفت. شیراز یکی از پایگاههای سنتی سیاسی و ارتباطی مهم بریتانیا در جنوب ایران بود. کاروانها از بوشهر به شیراز می‌آمدند و کاروانسراهای این شهر بارانداز محمولات بسیاری از مال‌التجاره‌های متعلق به تجار مختلف اروپایی بودند.

انگلیسیها نفوذ زیادی در میان طبقات گوناگون مردم این شهر به‌ویژه دولتمندان و بازرگانان داشتند. وکیل‌التجار انگلیس در شیراز پیوسته نبض بازار شیراز را در دست داشت و نوسانات افکار عمومی را کتبی و شفاهی به اطلاع انگلیسیها می‌رساند. جزئی‌ترین حوادث شهر به اطلاع کنسولگری انگلیس در شیراز و سفارت تهران رسانده می‌شد. با آغاز جنگ اوضاع تا حدودی تغییر کرده بود. وعاظ و روحانیون بر سر منبرها اعلان جهاد را خوانده از فجایع روسها و انگلیسیها سخن می‌راندند. خاصه که بمباران آستان قدس رضوی در دو سال پیش اثر بهت‌آور و تنفرانگیز گیج‌کننده‌ای در ذهن روحانیت و مردمان معتقد و متعصب و پایبند دین و مذهب به جا گذارده و افکار عمومی

ایران، روسیه تزاری سفاک و خونخوار را، به واسطه اقدامش در گلوله باران مقدس ترین زیارتگاه شیعیان در ایران و کشتار زوار بی پناه نمی بخشود.

گشایش شعبه محلی حزب دموکرات - حزب رادیکال ملیون ایران که افکار و عقاید تند ضدانگلیسی و ضدروسی داشت - در شهر توجه مردم را به خود جلب کرده و تبلیغات کنسولگری آلمان نیز کوره آتش را داغتر کرده بود. صدها تن از مردم عضو این حزب شده و در اجتماعات آن شرکت می کردند.

پایگاه اجتماعی دیگر، ژاندارمری جدیدالتأسیس بود. افسران جوان و پرشور این نیروی ملی، تحت تأثیر فرماندهان سوئدی خود، افکار ضدروسی - ضدانگلیسی حادی داشتند و از امر و نهی کنسول انگلیس در شیراز و نایبان او در دیگر شهرها و بازی سیاسی معمولی بریتانیا در جنوب ایران به شدت ناراضی بودند.^{۳۷} از همه مهمتر اینکه حاج مخبرالسلطنه هدایت، والی فارس، که دوران نوجوانی و تحصیل خود را در آلمان گذرانده بود، علی رغم تظاهر به بیطرفی، احساسات دوستانه‌ای نسبت به آلمان و آلمانیها داشت و شخصاً تمایلات ضدروسی - ضد انگلیسی داشت که آن را در لعاب نزاکت بیطرفی پنهان می کرد.

واسموس با آگاهی از اوضاع شهر، به جای آنکه خود را از نظر مأمورین جاسوس انگلیس دور نگه دارد تصمیم گرفت در شهر آشکار شود و ضربه حساس و مهلک را درست در جایی که عمال انگلستان انتظار نداشتند وارد آورد.

همزمان با عزیمت واسموس به سوی شیراز، تفنگداران دریایی انگلیس در بوشهر به تجارتخانه آلمانی ونکهاوس یورش بردند و یکی از کارمندان آلمانی این تجارتخانه را دستگیر کردند. ظاهراً در اوراق این تجارتخانه اسنادی به دست آمد که نشانگر اوج گرفتن فعالیت‌های آلمانیها در ایران بود.

انگلیسیها متعاقباً هر لیسترمن، ژنرال کنسول آلمان در خلیج فارس، را که مقیم بوشهر و جانشین واسموس بود توقیف کردند. آنان اوراق و اسناد و دستورات عملیاتی از کنسولگری به دست آوردند که آشکار می کرد که واسموس و نیدرمایر برای چه منظورهایی راهی ایران شده‌اند. خود کنسول لیسترمن نیز وظیفه داشت خطوط تلگراف کمپانی هند و اروپا را به وسیله عناصر مطمئن و حقوق بگیر خود یا هواخواهان اتحاد اسلام از کار بیندازد.

دستگیری لیسترمن و بی اعتنایی انگلیسیها به اصل بیطرفی ایران، خشم و بیقراری شدید مردم کشور به ویژه اهالی فارس را برانگیخت و به پی آمدهای بعد منتهی شد. اقدامات انگلیسیها ناشی از برتری آنان در کسب اطلاعات مهم و محرمانه بود. در

بهمن ماه ۱۲۹۳، انگلیسیها به بهانه تعویض دستگاه تلگراف بی سیمی که بنابه ادعای آنان از چهار سال پیش در بوشهر نصب شده بود با دستگاه قوی تری، قطعه زمینی را به وسیله اداره کمپانی هند و اروپا اجاره کردند و نصب دستگاه مزبور را آغاز کردند.

دولت ایران از نصب و تأسیس دستگاه تلگراف بی سیم در بوشهر اظهار بی اطلاعی می کرد و اجازه فعالیت کمپانی هند و اروپا در ایران را محدود و منحصر به تلگراف با سیم می دانست. علی رغم اعتراضات مکرر وزارت امور خارجه ایران، انگلیسیها به این بهانه که این دستگاه به توسعه کشتیرانی در آبهای خلیج فارس و رونق تجارت کمک می کند بر مقصود خود پای فشردند و حتی ادعا کردند که گهگاه مأمورین محلی دولت ایران از این بی سیم استفاده می کنند و به واسطه همین استفاده رسماً وجود اداره مزبور را تصدیق کرده اند.

در یادداشت سفارت انگلیس چنین آمده بود:

«حضرت اشرف بی شک مسبوق هستند که یک اداره تلگراف بی سیم که دارای قوت زیادی می باشد در جاسک موجود بوده و از سال ۱۹۰۹ که به کار افتاده است. عمال دولت ایران همیشه از دستگاه مزبوره استفاده نموده اند. این اداره در برون در جزو صورت ادارات بین المللی تلگراف بی سیم قید شده و همین که اداره بوشهر برپا گردید اداره مزبوره از میان خواهد رفت.»

«... تمام کشتیهای تجارتنی که امروزه در خلیج فارس سیر می نمایند دستگاه تلگراف بی سیم با خود دارند و برای مأمورین گمرک و عمال این سفاین خیلی لازم است که قبل از ورود آنها به بندر با آنها مخابره نماید. هرگاه... دولت ایران در مخالفت با چنین تأسیسی که برای تجارت فوق العاده سودمند است اصرار ورزد، ممکن است آن دولت به این امر متهم گردد که با هرگونه خیال ترقیبات جدید مخالفت می نماید و ضمناً این رفتار دولت ایران در مقابل دولت انگلیس چندان دوستانه جلوه نخواهد کرد.»

وزیر مختار انگلیس با رندی و زیرکی مودیانهای مخالفت دولت ایران را با نصب این دستگاه در بوشهر، مخالفت با تجارت انگلیس فلمداد کرده به وزیر خارجه اطلاع داده بود که این مخالفت را به دولت متبوعه خود در لندن اطلاع نداده است زیرا اسباب تکدر و سوء تأثیر مقامات بریتانیا را فراهم خواهد آورد.

وزیر مختار بریتانیا اصرار ایران در این امر را که استفاده از بی سیم در جریان جنگ دریایی بین انگلیس و عثمانی در خلیج فارس تأثیر خواهد گذاشت، رد کرده و این نکته را یادآور شده بود که جنگ بحری در خلیج فارس نمی تواند وجود داشته باشد زیرا در آنجا فقط دولت انگلیس دارای سفاین جنگی است.

در هر حال احتمالاً نصب این دستگاه گیرنده و فرستنده در بوشهر و فعالیت شدید جاسوسان آلمانی برای دست یافتن به کلیه رموز مخابرات سفارت آلمان در تهران باعث

شده بود که انگلیسیها اشراف کاملی بر جزئیات فعالیتهای ضدانگلیسی مأمورین آلمان و هواداران ایرانی آنان در مرکز و جنوب کشور داشته باشند.

دستگاههای جاسوسی انگلیس از مدتها پیش فعالیت گسترده مأمورین کنسولی آلمان و کارکنان تجارتخانه و نکهوس را در خرمشهر، بوشهر و اهواز تحت نظر گرفته بودند و از طریق تلگرافخانه خود در بوشهر مخابرات تلگرافی آنان را دریافت و کشف می کردند از سوی دیگر ارتباط تنگاتنگی که میان افسران سوئدی ژاندارمری ایران و مأمورین آلمانی وجود داشت سوءظن انگلیسیها را برانگیخته بود و نخستین نشانه های همکاری سوئدیها و آلمانیها را در ژانویه ۱۹۱۴ (دی ماه ۱۲۹۳) که یک محموله اسلحه از اروپا به مقصد بوشهر و برای ژاندارمری حمل شد کشف کرده بودند.

جاسوسان و عمال انگلیس که با چشمان متجسس در همه بنادر جنوبی ایران و شهرهای مهم کشور حضور داشتند در ژانویه ۱۹۱۵ (دی ماه ۱۲۹۳) متوجه تخلیه یک محموله بار در بندر بوشهر شدند که شامل هزار و چهارصد صندوق اسلحه و قورخانه و بمب برای ژاندارمری دولتی ایران بود. کاپیتان پوست و کاپیتان لندبرک، افسران سوئدی، که برای تحویل گرفتن این محموله به شیراز و سپس بوشهر آمده بودند محموله را تحویل گرفتند و به شیراز حمل کردند. مقارن این رویداد، ژاندارمری دوست هزار عدد فشنگ را که به صورت امانت در محمره نگهداری می کرد به اهواز ارسال داشت که از آنجا به اصفهان ارسال شود.

وزیر مختار انگلیس در تهران در ۲۶ اسفند ماه، طی یادداشتی، به وزارت امور خارجه در این خصوص اشعار داشت.

«به طوری به این بارخانه به وضع مخصوص و محرمانه رفتار شده که در همان وقت نیز اظهار سوءظنی در مقصد آنها شده بود.»

«در حمل و نقل این دو بارخانه اسلحه به اندازه ای به طور سری رفتار شده که خیلی اسباب سوءظن گشته، اگرچه در آن وقت در حسن نیت صاحب منصبان سوئدی و دولت ایران که آنها را مستخدم نموده حرفی نمی رفت. [اما] از اطلاعاتی که از آن به بعد به مأمورین انگلیسی در خلیج فارس رسیده محقق می شود که ارسال این لوازم جنگ ارتباطی با یک توطئه آلمانی داشته که آن توطئه بایستی در بهار شروع شود، یعنی در وقتی که اعلان جهاد اثرات کامل خود را بخشیده و دولت ایران اجباراً داخل این جنگ به کمک عثمانی شده یا قادر نبوده که جلوگیری از ژاندارمری بنماید. در آن وقت فئون صلحیه ایران در تحت حکم صاحب منصبان سوئدی خود ریاست هیجان عمومی را برضد انگلیس نموده و مأمورین آلمان در این کار با بعضی رؤسای ایلات اتفاق بنمایند.»

تاونلی در پایان نامه خود جملاتی را که با کشف تلگرافات محرمانه فیما بین سفارت آلمان در تهران و کنسول آلمان در بوشهر به دست آورده بود ذکر کرده و می نویسد:

«صاحب‌منصبان سوئدی داخل توطئه بوده‌اند که ایران را داخل جنگ نمایند. خواه دولت ایران در تهران مایل بوده باشد یا نباشد. در ژانویه گذشته شارژ دافر آلمان به قونسول بوشهر این طور تلگراف می‌کند.
 «از اخبار دربارهٔ اسلحه ممنونم. بعد از این هیچ اظهار میلی ننمایید. اسلحه‌ها برای منظور مخفی خود برده خواهد شد.»
 هرلیستمان این طور جواب می‌دهد.
 «صاحب‌منصبان سوئدی چند روز قبل اسلحه‌ها را بردند اقدامات من در این کار در تمام مدت مخفی مانده است.»

واکنش انگلیسیها در این خصوص پیاده کردن نیرو در بوشهر و دستگیری کنسول آلمان و رئیس تجارتخانه آلمانی ونکهوس در آن شهر بود.
 در اوایل اسفندماه شبی که کنسول آلمان، هرلیستمن، در منزل رئیس تجارتخانه ونکهوس مدعو بوده، حدود ساعت ۱۰ شب، پس از مراجعت به منزل، سیصد تن از سپاهیان هندی به سوی عمارت کنسولگری حمله ور شدند و پس از تیراندازی و خلع سلاح چهار تن مستحفظ کنسول، اطراف عمارت را محاصره کردند و وارد آنجا شدند. سپس در اتاق کنسول را شکسته او را دستگیر کردند و به سوی عمارت رئیس تجارتخانه ونکهوس عزیمت کرده او و همسرش را هم دستگیر کردند و به کشتی انگلیسی که در ساحل لنگر انداخته بود بردند. هر دو آلمانی فوق به وسیله کشتی انگلیسی به بصره منتقل شده و از آنجا به هندوستان اعزام شدند.

فصل دوازدهم

ایران در ورطه جنگ جهانی

در آستانه جنگ جهانی اول، ایران یک کشور تحت‌الحمایه و از نظر اقتصادی ورشکسته به‌شمار می‌رفت و از مجد و شوکت پیشین آن اثری باقی نمانده بود. ایران در سالهای میانی دهه اول قرن بیستم حتی دیگر آن کشور باستانی معتبری با نمادهای باعظمت دوران هخامنشی، اشکانی، ساسانی و یا صفوی نبود که روزنامه‌های اروپا در سه دهه آخر قرن نوزدهم از آن یاد می‌کردند. آن جملات آکنده از شگفتی و تحسین که روزنامه‌های اروپا بویژه مطبوعات آلمان هنگام نخستین سفر ناصرالدین‌شاه به فرنگستان درباره ایران، شکوه و جلال باستانی آن، الماسهای درشت جبه شاه و ملتزمان رکاب او می‌نوشتند، از صفحات جراید ناپدید شده بود، زیرا بر اثر یک دگردیسی گند ولی فرساینده، ایران از حالت یک مملکت مستقل خارج شده بود. اینک نیمه مستعمره‌ای بود که جوجه‌های عقاب روسیه برکنگره‌های قصر سلطنتی قاجار آشیان کرده و منتظر رشد کردن برای بلعیدن ایران بودند.

انگلیسی‌ها که دیرزمانی در اذهان ایرانیان مدافع اجباری و پشتیبان استراتژیک کشورشان برای حراست هندوستان شناخته می‌شدند، دیگر آن مقام و موقعیت را نداشتند.

از فردای انعقاد قرارداد ۱۹۰۷، آنان متحدین روسها و یکی از دو ابرقدرت همسایه‌ای بودند که ایالات ایران را بین خود تقسیم کرده؛ هریک در شمال و جنوب شرقی کشور، صاحب حریم اقتصادی و منطقه نفوذ شده بودند.

در آغاز قرن بیستم جمعیت کشور تقریباً ۹ میلیون تخمین زده می‌شد، که هفت میلیون فارسی‌زبان، دو میلیون تن ترک‌زبان و مابقی از اقوام کرد و عرب و

بلوچ و آرامنه و یهود بودند^۱.

از نظر جغرافیایی کشور بین قفقاز، دریای خزر، ترکستان روس در شمال، افغانستان و بلوچستان انگلیس در شرق، دریای عمان و خلیج فارس در جنوب و امپراتوری عثمانی شامل بین‌النهرین و شبه‌جزیره آناتولی [کشورهای عراق و ترکیه کنونی] در غرب محدود بود.

آب و هوای خشک بری و عدم مراقبت دولت در امور عمرانی، بیشتر ایالات کشور را که طی قرون ششم تا چهاردهم هجری قمری پیوسته در معرض حملات غارتگرانه اقوام خارجی بود، روی به ویرانی برده بود.

از میان رفتن شبکه‌های آبیاری و سدبندی باستانی، قطع بی‌رویه اشجار به وسیله تجار خارجی و دلالان داخلی آنان، سطح نازل زندگی روستاییان و استثمار بی‌رحمانه آنان به شیوه‌های قرون وسطایی به وسیله مالکان درباری - اشرافی، و ایل سالاران به انهدام زندگی زراعی کمک می‌کرد.

زندگی شهرنشینی که پس از ایلغار افغانها در اوایل قرن دوازدهم هجری قمری ۱۸ میلادی دچار آسیبهای شدیدی شده بود، تحت الشعاع نوسانات اقتصادی زندگی برون‌شهری قرار داشت و روستاها نیز به علت فقدان وسایل معیشت، نبود تولیدات صنعتی در داخل کشور، وابستگی وحشتناک به واردات خارجی حتی تا حد تهیه لباس چیت زنان روستایی از پارچه‌های انگلیسی و هندی، به تدریج فقیرتر و ویران‌تر می‌شدند.

زراعت تنها حرفه باقی مانده ملی بود. صناعت در حد بسیار ابتدایی و بازرگانی به صورت مشاغل واسطگی و توزیع و فروش کالاهای روسیه تزاری، انگلستان، هند، انگلیس، آلمان، اتریش - هنگری و غیره ادامه داشت.

بنا به تحقیقات انجام شده به وسیله مؤسسات خارجی شهرهای پرجمعیت ایران در آستانه قرن بیستم (۱۳۱۸/۱۹۰۰ ه. ق) عبارت بودند از تهران با حدود ۲۵۰۰۰۰ تن جمعیت، اصفهان با حدود ۲۰۰۰۰۰ تن، کرمان با ۵۰۰۰۰ تن، تبریز با ۲۰۰۰۰۰ تن، کاشان با ۳۰۰۰۰۰ تن، همدان با ۳۵۰۰۰۰ تن، یزد با ۴۰۰۰۰۰ تن، قزوین با ۴۰۰۰۰۰ تن، مشهد با ۸۰۰۰۰۰ تن، رشت با ۴۵۰۰۰۰ تن، کرمانشاه با ۳۲۰۰۰۰ تن، شیراز با ۳۲۰۰۰۰ تا ۷۵۰۰۰۰ تن، شوشتر با ۲۷۰۰۰۰ تن، دزفول با ۳۰۰۰۰۰ تن، بندر بوشهر با ۲۷۰۰۰۰ تن، بروجرد با ۲۰۰۰۰۰ تن، استرآباد با ۱۵۰۰۰۰ تن و قم با ۲۰۰۰۰۰ تن.

۱. حبل‌المتین - سال هشتم - شماره ۶ به بعد - سلسله مقالات ملخص سیاست اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی در فرنگستان. ترجمه سیدمحمد توفیق افندی پروفیسر السنه شرقیه: مختصر جغرافیای ایران.

تن.^۱

ایالات کشور به ترتیب مازندران، گیلان، آذربایجان، اردلان (کرمانشاه و کردستان)، خوزستان، عراق عجم (اصفهان)، فارس، لارستان، کرمان و بلوچستان، خراسان بودند.^۲

تعداد زیادی ولایات کوچک در تقسیم‌بندی سیاسی کشور دیده می‌شدند. ایران در نخستین سال قرن بیستم دارای شش قایق کوچک بخاری در دریای خزر و چهار ناوچه بخاری در خلیج فارس و شط اهواز [اروند رود - شط العرب] بود. طول راه آهن‌های کشور از ۱۳ کیلومتر [تهران - حضرت عبدالعظیم و خط انتقال سنگ از ری به تهران] تجاوز نمی‌کرد. طول خطوط تلگرافی کشور به حد اکثر ۷۱۸۴ کیلومتر می‌رسید و ۱۰۴ مرکز پستی در سراسر مملکت دایر بودند. راه‌های آبراهه‌رو در کشور محدود و مهمترین آن جاده کالسکه‌رو تهران، قزوین، رشت، انزلی بود که به وسیله سرمایه‌گذاران روس احداث شده بود.^۳

کشور پیش از تغییر نظام استبدادی به مشروطه دارای وزارتخانه‌های اسمی دربار اعظم، امور خارجه، جنگ، عدلیه، داخله، مالیه، خزانه، اوقاف، تجارت، زراعت، تلگراف، پست، علوم و معارف، نافع و معادن، و انطباعات بود که بیشتر وزرا فاقد دوایر اداری بودند و تنها از وزارت نام وزیر را داشتند. علاوه بر وزارتخانه‌های یادشده، کسانی نیز در دربار حضور داشتند که موسوم به وزیر تشریفات، وزیر توپخانه، وزیر مخصوص و غیره بودند. پس از تغییر نظام به مشروطیت، وزارتخانه‌ها تقریباً شکل و وجود خارجی یافتند و بسیاری از آنها در هم ادغام شدند.^۴

کماکان شاه، پسران، برادران، برادرزادگان و درباریان او و دیگر شاهزادگان از جمله اعمام شاه محور اساسی اداره کشور بودند. در دوران استبداد از میان برادران و برادرزادگان و پسران شاه، والیان و فرمانروایان و حکام ایالات و ولایات کشور انتخاب می‌شدند. مشاغل بزرگی چون وزارت جنگ نیز در انحصار شاهزادگان بود. با تصویب قانون اساسی و متمم آن شاهزادگان از تصدی پستهای مهم و حساس اداری، و البته روی کاغذ منع گردیدند، اما در حقیقت به استثنای پست وزارت همچنان به مشاغل والیگری و فرمانفرمایی منصوب می‌شدند و اغلب دارای

۱. منبع پیشین.

۲. منبع پیشین.

۳. منبع پیشین. ضمناً بنگرید به جمال‌زاده و ویلهلم لیتن و چارلز عیسوی در کتابهای گنج شایگان و ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا... و تاریخ اقتصادی ایران.

۴. بنگرید به جمشید ضرغام بروجنی، دولتهای ایران در عصر مشروطیت.

اراضی مزروعی پهناوری بودند که از عواید آن زندگی مسرفانه خود و خانواده‌شان را می‌چرخاندند.^۱

کالبد اقتصادی کشور از تقبل پرداخت وامها و ربح وامهایی که در طول بیست و پنج سال از ۱۲۶۹ تا ۱۲۹۳ ه. ش / ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۴ م / ۱۳۰۹ تا ۱۳۳۲ ه. ق بر کشور تحمیل شده بود رنج می‌برد و حالت بیماری محض را داشت. وامها عبارت بود از:

۱- ۵۰۰/۰۰۰ لیره انگلیسی با فرع ۶٪ در سال که در سال ۱۳۰۹ ه. ق مطابق ۱۵ ماه مه ۱۸۹۲ میلادی با افساط بیست ساله به منظور پرداخت خسارت الغاء انحصار تنباکو و توتون از بانک شاهنشاهی ایران [در حقیقت یک بانک انگلیسی مستقر در ایران] قرض گرفته شده بود.

۲- وامی به مبلغ ۵۰۰۰۰ لیره به عنوان مساعده در وجه حواله‌های دیوانی در بیستم مارس ۱۸۹۸ از بانک شاهنشاهی گرفته شده و قرار بود تا ۳۱ اوت ۱۸۹۸ بازپرداخت شود. وجوه گمرک کرمانشاهان و بوشهر به عنوان تضمین بازپرداخت این وام گروگذارده شده بود.

۳- وامی به مبلغ ۳۱۴,۲۸۱ لیره از بانک شاهنشاهی (و البته با اجازه دولت روس) در سال ۱۳۲۲ ه. ق برابر ۱۹۰۴ میلادی دریافت شده بود که قرار بود پانزده ساله با ربح ۵٪ مسترد گردد. برای تضمین بازپرداخت، درآمد شیلات دریای خزر و رودخانه‌هایی که بدان می‌ریزند به مبلغ تقریبی ۶۰ هزار تومان در سال به گروگذارده شده بود.^۲

علاوه بر درآمد شیلات، عایدات کلیه ادارات تلگرافخانه ایران و نیز عایدات گمرکهای جنوب ایران پس از کسر مخارج عیناً به بانک شاهنشاهی تسلیم می‌گردید.

۴- وامی به مبلغ ۲۰۰۰۰۰ لیره مساعده به مدت ۲۰ سال که تضمین بازپرداخت آن عایدات پست و تلگراف بود و در صورت ناکافی بودن عواید مزبور، کل درآمدهای گمرکهای فارس و خلیج فارس به عنوان گرو در اختیار بانک شاهنشاهی قرار می‌گرفت.

علاوه بر قرضهای بالا از دولت انگلستان و بانک شاهنشاهی، عامل اقتصادی آن در ایران، وامهایی نیز از بانک استقراضی روسیه تزاری در ایران دریافت شده بود که از این قرار بود:

۱. مانند خانواده‌های فرمانفرما، نظام مافی، کامران میرزا، ظل السلطان و امثالهم.

۲. اسناد وزارت خارجه ایران - کارتن وامها و قرضه‌های عصر قاجار.

۱- در چهارم جمادی الاول ۱۳۱۷ هـ. ق برابر ۳ اوت ۱۸۹۹ مبلغ ۲۲,۵۰۰,۰۰۰ منات با بهره ۵٪ به مدت ۷۵ سال و قسط سالانه از بابت اصل و فرع ۱,۱۵۶,۲۸۸ منات از دولت روسیه تزاری [بانک استقراضی تهران] دریافت شد که بانک به عنوان ضمانت کلیه عواید گمرکهای ایران به استثنای گمرکهای فارس و بنادر خلیج فارس را در اختیار گرفت. بانک درآمد گمرکها را بلافاصله پس از وصول به گمرک، دریافت می داشت و اقدام به برداشت قسط استهلاکی سالانه نموده، مابقی عواید را پس از گذشت شش ماه به خزانه ایران می پرداخت.

این قرض به مصرف تأمین مخارج سفر اول اروپای مظفرالدین شاه رسید.
۲- دومین وام دریافتی از روسها، قرضه‌ای به مبلغ یک میلیون منات بود که در ۲۰ ذیحجه ۱۳۱۹ برابر مارس ۱۹۰۲ با بهره ۵٪ به مدت ۷۵ سال از بانک استقراضی دریافت شد و بنا شد کلیه قروض کوچک ایران به خارجه از این مبلغ تسویه شود.

ضمناً دولت ایران تعهد کرد که از آن تاریخ به بعد از هیچ مؤسسه یا کشور خارجی وام نگیرد مگر با اجازه دولت روسیه.

تمام عایدات گمرک غیر از گمرکهای بنادر جنوب به بانک استقراضی تسلیم می شد و بانک در صورت وجود مازاد بر اقساط طلب خود، پس از شش ماه مبالغ اضافی را به خزانه ایران واریز می کرد.^۱

عایدات خزانه کشور بسیار ناچیز و از محل مالیات بر کشاورزان و بازرگانان و درآمد گمرک و شیلات وصول می گردید و تقریباً چند برابر آن صرف پرداخت مستمری‌ها و مواجب حقوق بگیریانی می شد که از سالها پیش مواجب داشتند و هر سال تعداد این مستمری بگیریان افزایش هم می یافت.

تغییر نظام از استبدادی به مشروطه تقریباً تحول مهمی در وضعیت اقتصادی - اجتماعی جامعه و حتی طبقات حاکم به وجود نیاورد. با کنارگذاشتن شاه (محمد علی شاه) و تعدادی از برادران و منسوبان او، و جایگزینی پسر خردسالش احمد میرزا به جای پدر، خاندان سلطنتی قاجار همچنان امتیازات خود را با تعدیلاتی نه چندان مهم حفظ کردند. دولتمردان و وزیران و مدیران کشور همان مردان سابق عصر ناصری و مظفیری بودند که حالا کسوت آزادیخواهی پوشیده و در عین اعتقاد راسخ و زیربنایی به اصول سلطنت قدیم، اداره امور نظام مشروطه را عهده دار بودند.

۱. کارتن و امها و قرضه‌های دولت ایران از ممالک خارجی - اسناد وزارت امور خارجه ایران.

درخور گفتن است که عده زیادی از ایل سالاران کشور، از جمله خوانین بختیاری که در به‌زیر کشیدن محمد علی شاه از تخت سلطنت و بیرون‌راندنش از کشور سهم به‌سزایی داشتند و نیز مردان درباری فتودالی مانند محمد ولی خان سپهدار تنکابنی [نصرالسلطنه سابق دربار ناصرالدین شاه] به‌خیل فرمانروایان کشور افزوده شده بودند. دیگران همان دولتمردان درباری - اداری، دیوان استیفاء و کارگزاران نظام سابق بودند که بی‌گمان تجربه و ممارست آنان در اداره امور کشور، انگیزه اصلی تداوم حضورشان در هرم حاکمه بود. اسامی ای چون مشیرالدوله، ناصرالملک، عضدالملک، عین‌الدوله، فرمانفرما، مستوفی‌الممالک، علاء‌السلطنه و غیره که عمده رجال درباری عصر استبداد بودند، همچنان در فهرست بشدت تکراری کابینه‌های مشروطه نیز به چشم می‌خورد.

عناصر و تفنگداران مردمی نظیر ستارخان و باقرخان^۱ که در انقلاب مسلحانه تبریز مصدر خدماتی شده بودند و نیز مجاهدین گرجی و ارمنی و قفقازی مانند پیرم‌خان^۲ در یک دگردیسی کوتاه‌مدت، هر یک به‌دلیلی از هرم حکومت حذف شدند و دستجات چریک آذربایجانی و سواران بختیاری نیز یا به ولایات فرستاده شدند، یا خلع سلاح گردیده و یا به نیروهای جدیدالتأسیس پلیس و ژاندارم و غیره جذب شدند. نظام اداری - مالی کشور علی‌رغم کمک‌خواستن از مستشاران خارجی برای امور مالی و عدلیه همچنان در چنبره سرگردانی و بلا تکلیفی گرفتار بود.

حتی حضور کارشناسان مالی متبحر و مقتدری نظیر مورگان شوستر آمریکایی به‌عنوان خزانه‌دار کل در رویارویی با خواسته‌های امپریالیستی روسیه تزاری و بریتانیا، مشکل‌گشای معضلات اداری - مالی ایران نشده و با نهایت تعجب مشکلات سیاسی جدیدی به‌نابسامانی‌های سابق افزوده بود. علاوه بر روسیه تزاری و انگلستان تقریباً از نیمه دهه اول قرن بیستم، عثمانی‌ها، همسایه غربی ایران

۱. علت عمده کنارگذاشتن ستارخان و باقرخان از مقامات مهم در تهران رفتار خشونت‌آمیز تفنگداران آنها در تهران با مردم و کسبه بود و استفاده از سلاح گرم و ناامنی‌هایی که پدید آمده بود. مدتی بعد دولت در تقابله با تفنگداران بختیاری نیز ناچار به شدت عمل شد. ستارخان یک انقلابی راستین بود اما طبیعی است حفظ انتظام در شهر با وجود نفرات مسلح عملی نبوده است.

۲. پیرم‌خان در یک نبرد محلی در نزدیک همدان به‌قتل رسید و از صحنه خارج شد. به‌او مقام بسیار مهم ریاست نظمیه و ژاندارم توأمأ داده شده بود. عده زیادی از مردم حضور پیرم‌خان در رأس قوای انتظامی کشور را - دلیل اینکه ایران یک کشور مسلمان شیعه بود روا نمی‌داشتند - پیرم‌خان ارمنی و در عین حال بسیار انقلابی و خشن و تندخو بود.

به عنوان اعتراض به حضور نظامی روسیه تزاری در ایران و به دنبال انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ بین آن کشور و بریتانیا، هنگامی از قشون خود را در غرب دریاچه ارومیه مستقر کرده و اعتراضهای پی در پی دولت ایران در این مورد بدون پاسخ مانده بود. سپاهیان عثمانی به صورت اونیفورم پوش یا به صورت شبه نظامی، کردهای ایرانی را تحت فشار قرار داده موجبات بی نظمی و ناامنی صفحات شمال باختر کشور را فراهم می آوردند.^۱

روسها که از سال ۱۹۰۹ وارد آذربایجان شده و یگانهایی را هم در خراسان و گرگان و گیلان مستقر کرده بودند با شدت و خشونت، حضور نظامی خود را در ایران به عنوان تضمین محتوای قرارداد ۱۹۰۷ به چشم ایرانیان و بیگانگان می رساندند.^۲ قانون کاپیتولاسیون موجب شده بود که دستهای اتباع روس در هر اقدام خلاف و جرم و جنایت آزاد بوده و هیچ گونه محذور و ملاحظه ای از بابت تعقیب و مجازات به وسیله دادگاهها و مأمورین ایرانی وجود نداشته باشد. اقامت دائم و غیردائم عناصر آسیایی امپراتوری روسیه نظیر قفقازیها، ترکستانیها، اوزبکها، تراکمه روس، گرجیها، ارمنیها و غیره در خاک ایران با تذکره روسی، سلامت حیات جامعه را به خطر می انداخت. اتباع آسیایی روسیه از فرصت به دست آمده برای انجام معاملات نادرست و مشکوک با ایرانیها، کلاهبرداری و آزار و اختلاس و بی ادبی به آداب و رسوم و قوانین ایران استفاده می کردند و کمترین توجهی به مقررات رسمی کشور نداشتند.

هندیها و بعضی اعراب ساکن ساحل جنوبی خلیج فارس به عنوان اتباع بریتانیا به جنوب و شرق و غرب کشور تردد می کردند و موجبات ایجاد مزاحمت برای بازرگانان و پیشه‌وران ایرانی را فراهم می آوردند. با آغاز جنگ جهانی اول در اروپا اثرات و پیامدهای ضعیف آن در ایران نمایان شد و بسرعت شدت یافت.

هرگاه دولت عثمانی به دلیل التقاط خطوط سیاست خارجی آن با سیاست شرقی امپراتوری آلمان وارد صحنه جنگ نمی شد، طبعاً جنگ به صورت فیزیکی و عینی آن به خاک ایران سرایت نمی کرد و بسیار احتمال داشت ایران در جنگ اول نیز همان حالت پشت جبهه ای جنگ دوم را حفظ می نمود؛ اما هم دولت عثمانی

۱. اسناد مبسوط وزارت امور خارجه ایران از سال ۱۳۲۷ ه. ق این موارد را ضبط کرده و مکاتبات مفصلی درباره آن انجام شده است.

۲. کتاب سبز وزارت امور خارجه ایران - منتشره در سال ۱۳۳۷ ه. ق.

چندین ماه بعد به طور رسمی وارد صحنه جنگ شد و جنگ را به شکلی بسیار جدی و فراگیر و سهمگین و نه نمادی و سمبلیک پذیرفت و هم اینکه در ایران علل و عواملی چند فضا را برای پذیراشدن همه آثار و عواقب جنگ مهیا می ساخت؛ گرچه خواست دولت رسمی و بر سر کار ایران حفظ بی طرفی و دورنگهداشتن کشور از آسیبهای سهمگین جنگ بود.

علل گرایش به جنگ در ایران بر حسب اهمیت عبارت بود از:

۱- تنفر از قرارداد ۱۹۰۷

امید مبالغه آمیز طبقات منورالفکر ایرانی نظیر روحانیت مبارز ضد استعماری، گروههای متجدد و میهن دوست، گروههای هوادار نظریه اتحاد اسلام سید جمال الدین اسدآبادی و به طور کلی اقشار متوسط دارای احساسات و علایق شدید اسلامی - وطنی به تأثیربخشی اثرات و پیامدهای جنگ بر وضعیت سیاسی کشور که به تدریج به صورت مستعمره روس و انگلیس در می آمد، عمده ترین دلیل گرایش ایرانیان به شروع یک جنبش ضد روسی ضد انگلیسی بود.^۱ انگیزه چنین گرایشی مشاهده و لمس کامل استیلای سیاسی، اقتصادی و نظامی روسیه تزاری و انگلستان بر جمیع شؤون کشور بود.

فشار تحقیرآمیز ایادی نوکری صفت دو سفارت و بویژه روسها که در همه جا حاضر و ناظر بودند و معمولاً از مختلسین و کلاهبرداران و اشرار و افراد بی شخصیت جانبداری می کردند و شایعات فزاینده ای که درباره خیالهای سوء روسیه برای انتزاع قطعی آذربایجان از کشور بر سر زبانها افتاده بود، به صورت یک آینه تمام نما، ابعاد مختلف چهره خشن امپریالیسم روسی را در کنار خضوع و سکوت و موافقت ضمنی بریتانیا به نمایش می گذارد.

بیشتر مردم میهن دوست ایران مخصوصاً پس از آگاهی از محتوای قرارداد ۱۹۰۷ احساسات خصمانه ای نسبت به دو دولت یافته بودند.

واکنشهای این احساسات غیردوستانه، به شکل ابراز احترام و علاقه بیش از حد طبیعی به دشمنان و طرفهای متخاصم روس و انگلیس، یعنی آلمان و اتریش -

۱. نگاه کنید به مورگان شوستر. اختناق ایران - ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتی به اهتمام فرامرز برگر - اسماعیل رایین - تهران - صفی علیشاه - ۱۳۵۱ - مقدمه کتاب مزبور: که علل نارضایی و تنفر شدید از ایران از امپریالیسم روس و انگلیس را به خوبی تحلیل کرده است.

هنگری و عثمانی جلوه می‌کرد.^۱

۲- نفوذ سیاستمداران ملی بر احمدشاه

نفوذ رجال دمکرات و ملی نظیر میرزا حسن مستوفی الممالک، نظام السلطنه مافی و دهها تن دیگر بر احمدشاه قاجار سلطان جوان که شاه را به مقاومت در برابر ایادی شناخته شده روس و انگلیس سپهسالار تنکابنی، فرمانفرما، علاء السلطنه و دیگران تشویق کردند عاملی اساسی بود.^۲

۳- احساسات شخصی سلطان جوان و هفده ساله، احمدشاه قاجار

احمدشاه از خاطرات تلخ روزهای گذشته بشدت رنج می‌برد. روس و انگلیس پدرش را از سلطنت خلع و از ایران خارج کرده بودند. در آن روزگار او فقط یازده سال داشت. مادر و بستگان نزدیکش به همراه پدر از ایران رفته بودند. دوران نونهالیش تا رسیدن به تخت پادشاهی تحت نظارت دو نایب السلطنه یکی اشرافی و ایلیاتی و کهنه‌اندیش چون علیرضاخان عضدالملک و دیگری متجدد و منورالفکر اما بشدت محافظه کار و انگلوفیل چون ابوالقاسم خان ناصرالملک سپری گشته بود.

مامانتوف روزنامه‌نگار روسی در خاطرات خود می‌نویسد:

«مربی ولیعهد سروان اسمیرنف برای اصلاح صفات زشت و عادات نکوهیده ولیعهد مدتها زحمت کشیده است و هنوز هم می‌کشد. پیش از آمدن اسمیرنف بدایران، ولیعهد غالباً به شوخی‌های نامناسب که متأسفانه مرسوم دربار ایران است مبادرت می‌کرد و مثلاً گوش آدم بی‌گناهی را که تصادفاً از کنارش رد می‌شد با انبر داغی که در بخاری سرخ کرده بود، داغ می‌کرد. ولیعهد جوان سه خصلت ناپسندیده دارد. عشق به پول، حسادت و عقیده به اقتدار فوق‌العاده خود»^۳

مامانتوف حکایت‌هایی از طمع فوق‌العاده ولیعهد احمد میرزا به پول و بخصوص سکه‌های طلا و درخواست پیشکش از مردمان نقل می‌کند. وقتی

۱. نگاه کنید به وویپرت بلوشر: سفرنامه، ذیل نام بهاء‌الواعظین، وی از طرفداران آلمان بوده و سواجبی از آنها دریافت می‌داشته است.

۲. نگاه کنید به مورخ‌الدوله سپهر - جنگ بزرگ در ایران.

۳. برای آگاهی بیشتر از صفات ذمیمه احمدشاه در دوران نوجوانی و جوانی بنگرید به سیمای احمدشاه قاجار - دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی - تهران - نشر گفتار - ۱۳۶۸ - صص ۲۷-۳۲. ملک‌الشعرای بهار قطعه شعری در مذمت خست و پولپرستی احمدشاه دارد که در دیوان اشعار او (نشر جاویدان) آمده است.

شاپشال روسی از تقدیم عینک طلای خود به او خودداری کرد ماهها با او قهر کرد.^۱ سلطان فربه، تنبل و خواب‌آلود، تحت تأثیر رجال آزادیخواه و معلمین روشنگر، بشدت به اصول قانون اساسی و آزادیخواهی و دمکراسی علاقه‌مند شده و عدم مسؤولیت را با طبع و خصلت ملایم خود که به دور از استبداد و متنفذ از اعمال آزار و فشار به دیگران بود هماهنگ و متجانس می‌دید.

از سوی دیگر خاطرات زننده روزهایی که تفنگداران بختیاری در حضور او لخت شده در استخر کاخ گلستان شنا می‌کردند یا به صدای بلند می‌خندیدند و با هم گلاویز می‌شدند و باد گلو و... خارج می‌کردند، پیش چشمش مجسم بود.

در ابتدا احمدشاه از انگلستان بشدت متنفذ و مرعوب و در عین حال مجذوب قدرت مالی و سیاسی آن، از روسیه مرعوب و قلباً طرفدار رجال ملی و خوشنام و سیاستمداران استخوانداری چون مستوفی‌الممالک بود که روابط دوستانه‌ای با سفارت آلمان و اتریش و عثمانی داشتند. بعدها وابستگی به انگلستان به طمع دریافت شهریه ۱۵ هزار تومانی در ذهن او جای هر احساسی را گرفت.

احمدشاه دارای دو نقطه ضعف شدید اخلاقی بود: اول حس مال‌اندوزی و عشق به پول که این حس در وجود او به قدری قوت داشت که برای دست‌یافتن بدان، دست‌زدن به هر کار ناصوابی را مغایر حیثیت و شأن خود نمی‌انگاشت.

دست‌یازیدن او به احتکارگندم در قحطی بزرگ سال ۱۳۳۷ هـ ق و اصرار برار گران‌فروختن غله نمونه‌ای از این میل به ثروت‌اندوزی در پادشاه جوان قاجار می‌باشد.

از نظر سرشتی احتمال دارد احمدشاه این غریزه مال‌دوستی را بیشتر از سوی مادر خود ملکه جهان دختر کامران میرزا نایب‌السلطنه به میراث برده باشد. گرچه محمدعلی شاه نیز فردی مالدوست بود و حتی بنا به نوشته هاردینگ پولی را که رجال درباری بابت تصدق و خیرات به فقیران به جهت شکسته‌شدن پای ولیعهد در یک سانحه گردآوری کرده بودند به جیب زد و به آنان گفت من محل مصرف بسیار خوبی برای این صدقه دارم، اما کامران میرزا در عشق به مال زبانزد معاصران خود بود.^۲

چه می‌دانیم که در آن ماههای عجیبی که سفارت آلمان در تهران شمشهای

۱. منبع بالا

۲. هاردینگ - خاطرات وزیر سخنان - ترجمه دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی - ذیل نام